

۵۷ - ۲
۹۱۸

۱۶۷۸۶

تأثیر قرآن در اشعار ناصر خسرو

پند آقای دکتر مهدی محقق
و انشیار و الفکره اوریات

حکیم ناصر خسرو قبادیانی از شاعران بلند پایه و ارجمند ایران بشمار می آید. او نه تنها شاعر بلکه یک نویسنده دانشمندی بود که چیرگی فراوانی بزبان شیرین فارسی داشت و از علوم عقلی و نقلی زمان خود بحد کافی روانی بهره مند گشته بود. کتاب زاد المسافرین و جامع الحکمتین و خوان الاخوان و وجه دین و کشایش و رهایش، تسلط او را بر مطالب فلسفی و کلامی و دینی آشکار می سازد.

علم قرآن و تفسیر و تأویل آن از علوم متداول عصر او بود و ناصر خسرو از دو جهت به قرآن توجهی بیشتر داشت: نخست اینکه خود مردی با ایمان و استوار عقیده بود و بیشتر اوقات عزت، قرآن یگانه ایس و دلگشای و تسلی بخش او بشمار می آمد و دیگر آنکه او از طرف خلیفه فاطمی مأمور تبلیغ خاور زمین یعنی حجت جزیره خراسان بود و کسی که عهده دار تبلیغ می شد در هر حال اول باید مجهز به حفظ و دانستن کتاب الله باشد و حتی حمیدالدین کرمانی داعی جزیره عراق تصریح می کند باینکه پیش از خواندن هر کتابی باید بخواند قرآن پر داخه که جامع علوم و حکمت و صور دین و بر انگیزاننده نفوس بسوی آخرت است (۱)؛ و بدون تردید اگر نکوئیم که ناصر خسرو حافظ همه قرآن بوده، باید اذعان کنیم که قسمت بسیاری از قرآن را از بر داشته که توانسته آیات قرآن را بصورت های مختلف در اشعار خود بیاورد.

آنچه که ذکر آن درین جا مناسب می نماید اینست که ناصر خسرو مانند دیگر اسماعیلیان توجه فراوانی بیاطن قرآن یعنی تأویل آن داشته چنانکه گوید:

۱- راحة العقل، حمیدالدین کرمانی [قاهره ۱۹۵۳] صفحه ۲۲

این همه رمز و مثلها را کلید
کر بخاله در ز راه در شود
هر که بر تنزیل بی تأویل رفت
مر نهفته دختر تنزیل را
مشکل تنزیل بی تأویل او
ای گشاینده در خیبر، قرآن
جمله اندر خانه پیغمبر است
این مبارک خانه را در حیدر است
او بچشم راست در دین اعور است
معنی و تأویل صدر زیور است
بر گلوی دشمن دین خنجر است
بی کشایشهای خوبت خیبر است.
(ص ۵۰)

و در موارد بسیاری دیگر اشاره به تنزیل و تأویل یعنی ظاهر و باطن قرآن کرده و تأویل را بر تنزیل ترجیح داده است مانند:

لیست تنزیل سوی عقل مگر
آب در زیر کاه بی تأویل
(۵۳)

بیدا چو فن تست تنزیل
تأویل درو چو جان مستر
(۱۵۴)

باد اگر آتش تنزیل بجوشاند
مرد دانش بتأویل دهد تسکین
(۳۴۳)

اسماعیلیان می گفتند مردمان عادی فقط ظاهر قرآن یعنی تنزیل را در می یابند و درک تأویل خاص رسول و جانشینان واقعی او می باشد، پس باید چنگ در دامان خاندان رسول زد:

به تنزیل از خیر جوئی ز تأویل
ز فرزندان از یابی و داماد
(۹۹)

ببارد مگر ز ابر تأویل قطر
بر اشجار و بر کشتزار علی
(۴۷۹)

المؤید فی الدین شیرازی که راهنمای ناصر خسرو بزمذهب اسماعیلی بوده است میگوید که در مواقع شبهت باید به تأویل آیات دست یازید و خاندان علی هستند که می توانند این امر را بعهده گیرند زیرا آنان جانشینان واقعی رسول می باشند و پیغمبر گفته است من صاحب تنزیل و علی صاحب تأویل است و ظاهر قرآن معجزه رسول و تحقیق و تفسیر معنای آن معجزه اهل بیت ادرمی باشد و دلیل بر این موضوع آنکه پیغمبر گفت: «إني نارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإتتهما لرفيقا حتى يردا علي الحوض» (۱).

اسماعیلیان تأویل را نه تنها در قرآن بلکه در سایر امور و احکام دینی روا و جایز می شمارند و ناصر خسرو در کتاب وجه دین و گشایش و رهایش تأویل عبادات و امور دینی را نقل کرده و از همین جهت در کتاب جامع الحکمتین، اسماعیلیان را اهل تأویل خوانده است.

قیس بن منصور دادیخی داعی اسماعیلی در رساله الاسایع گوید: آنانکه ظاهر تنزیل را گرفتند به تشبیه افتادند و آنانکه تنزیل را رها کردند به تعطیل افتادند، اما آنانکه تنزیل را پذیرفتند ولی توحید را در تأویل جستند مؤمن و موحد گشتند (۲). اما، شیعه امامیه تأویل را محدود میدانند و از اخبار و احادیث آنان چنین مستفاد میشود که تأویل در غیر مواضع تأویل جایز نیست و تأویل و تحریف و اتحال بیشه مبطلان و جاهلان است (۳).

اهل سنت و جماعت نیز تأویل اسماعیلیان را قبول ندارند، چنانکه ابن تیمیه گوید: برخی در معنی تأویل خطا کرده اند و کلمه را از مواضع خود تحریر میکنند

۱- السيرة المؤيدية، المؤيد في الدين داعي الدعوة [قاهره ۱۹۵۹] صفحه ۱۷

۲- خمس رسائل اسماعيلية [سوریه ۱۹۵۶] صفحه ۱۷۰

۳- سفينة البحار، قسي [نجف ۱۳۵۲] جلد ۱ صفحه ۵۵

و نام آن را تأویل می نهند و آنانکه بقرآن وسنت و کلام عرب آگاهی دارند بخوبی درمی یابند که این عمل تأویل نیست بلکه تحریف کلام از مواضع خود است چنانکه قرآنطه و باطنیه اخبار و اوامر را تأویل میکنند، صابنه و فلاسفه اخبار خدا و روز قیامت و احوال پیغمبران را تأویل میکنند و جهت وجهیه و معتزله اخبار روز قیامت و آیات قدر و صفات خدا را تأویل میکنند (۱) و از همین جهت اهل تسنن کتبی بر رد و ابطال تأویل تألیف کردند که از آن میان می توان کتاب «ابطال التأویل» قاضی ابویعلی را نام برد (۲). مغالب دیگر آنکه ناصر خسرو نظر کوفیان را بر بصریان مقدم میداشته و قرآن آنان را مناسب تر برای تأویل می دیده، چنانکه در این بیت تصریح میکند:

... تأویل الله عمودی ترا رهبرت از مصحف کوفیستی

(۴۸۷)

اختلاف بصریان و کوفیان بر سر مسائل صرفی و نحوی و لغوی بسیار است و ابن الانباری در کتاب «الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین» ۱۲۱ مسأله بر می شمارد که کوفیان و بصریان با هم اختلاف دارند و آنچه که از کتب نحو و ادب بر می آید این است که بصریان توجه بزبان اعراب بیابانی و اهل روستا داشته اند در حالیکه کوفیان زبان شهر نشینان و محیط تمدن را سند و مأخذ قرار داده اند چنانکه یزیدی که از بصریان است درباره کسانی که از کوفیان است گوید: ما نحو را بر قیاس زبان عرب اول ساختیم، حال قومی آن را بر قیاس زبان شیوخ قطر بل می سازند:

كنا نقيس النحو فيما مضى على لسان العرب الاوّل

فجاءنا قوم يقسونه على لفي أشياخ قطر بل (۳)

و نیز ریاضی نحوی که از بصریان است بمردی که طرفدار کتاب المنطق ابن-

۱- مجموعة الرسائل الكبرى، ابن تیمیه [قاهره ۱۳۲۳]، جلد ۲ صفحه ۱۴

۲- مجموعة تفسیر شیخ الاسلام ابن تیمیه [ببش ۱۹۵۴] صفحه ۳۵۳

۳- اخبار النحویین البصریین، سیراف [قاهره ۱۹۵۵] صفحه ۳۵،

قطر بل: از روستاهای میان بغداد و حکبر (معجم البلدان)،

سکیت بود و کوفیان را بر بصریان مقدم میداشت گفت: «ما زبانمان را از سوسمار- خوران گرفتیم و شما زبانمان را از کامه خوران» (۱).

شکی نیست که زبان شهر بیشتر قابل توجه است تا زبان روستا و از همین جهت مناسبتر برای بیان تأویل اسماعیلیان بوده است.

چنانکه یادآور شدیم استفاده و اقتباس ناصر خسرو از قرآن بصورت‌های مختلف در اشعار او بچشم می‌خورد، زیرا او گاهی مفردات لغات قرآن را در شعر خود آورده مانند: مستون، عرجون، شعوب، قبائل و مانند آن؛ و گاهی لغات مرکب را مانند دارالسلام، اصحاب الرقیم و نظایر آن؛ و گاهی هم خود از قرآن ترکیبی ساخته مانند: مکان العلی از «مکاناً علیاً» و شمس الضحی از «والشمس وضحیها» و در بیشتر موارد مضمون و معنی آیات را بشعر فارسی خود نقل داده است.

گاهگاهی هم بپرخشی از سوره قرآن مانند سوره التین و سوره اللیل و سوره طه و سوره یس در دیوان اشعار خود اشاره کرده است.

توجه او بسورتاخیر یعنی یس که نزد شیعیان بیشتر مورد اهمیت است از این دو بیت او آشکار است:

بیدارشو از خواب چهل و برخوان
یاسین و بجان و تن مرا دم
(۲۷۱)

اکنون زخوی او چو شدی آکه
بردم بجان خویش یکی یاسین
(۳۲۳)

اینک بذکر موارد فوق پرداخته و شماره صفحه را از دیوان چاپ تهران (۱۳۰۸) نقل و نام سوره و شماره آیه و آیه‌های یاد می‌کنیم:

کرمن درین سرای ببینم در آن سرای
امروز جای خویش چه باید بصر مرا
(۷)

۱- اخبار النعویین البصریین، سیرافنی صفحه ۶۸
کلمه: نانخوردی است مشهور که بیشتر مردم صفاهان سازند (برهان قاطع).

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا»
(اسری / ۷۴)

این عورت بود آنکه پیدا شد
در طاعت دیو از آدم و حوا
(۱۸)

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا...»
(اعراف / ۱۹)

ناموخت خدای ما مر آدم را
چون عورت برهنه گشت جز کسما
(۱۸)

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» الخ ...
کرا ناید کران امروز رفتن بر ره طاعت

کران آید مر آن کس در ابرو ز حشر میزانه
(۲۱)

«وَالْوِزْنُ يُوَسِّدُ الْحَقَّ فَمَنْ تَقَلَّتْ مُوَاظِنَتُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰلِحُونَ»
(اعراف / ۷)

مکن هرگز بدو فعلی اضافه کردی
بجز ابداع یک مبدع کلمیح العین او ادبی
(۲۷)

«وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ اقْرَبُ» الخ
(نحل / ۷۹)

صحرائش باغ و زیر بهفتش در
بر تختهاش تکیه که حورا
(۲۹)

«مُتَّكِنِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ»
از طاعت بر شد بقاب قوسین
بیغمبر ما از زمین بطحا
(طور / ۲۰)

«فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»
(نجم / ۹)

بچه ماند جهان مگر بسراب

سپس او تو چون روی بشتاب
(۳۳)

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يُحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ
لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا سِوَا النَّارِ»

(نور/۳۹)

سوی او تاب کز کناه بدوست

خلق را یاک باز گشت و مآب
(۳۴)

«... ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام/۱۰۸)

(رعد/۳۶)

«... لَا تُشْرِكْ بِهِ إِلَهًا وَإِلَيْهِ ادْعُوا إِلَيْهِ مآب»

کارهای چپ و بلایه مکن

که بدست چپت دهند کتاب
(۳۵)

«وَأَنَا مِنَ الَّذِينَ كَتَبْتُ لَهُ بِشِيمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ»

(حاقه/۲۵)

چون از آن روز بریندیشی

که بریده شود در او اسباب
(۳۵)

«فَإِنَّا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»

(مؤمنون/۱۰۳)

بولهب با زن بیبشت میروند ای ناصبی

بنگر آنک زتش را در کردن افکنده کتب

«وَأَمْرًا لَهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ فِي جِبَدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» (ابولهب/۴، ۵)

(۳۷)

ای که ندانی توهمی قدر شب

سوره واللیل بخوان از کتاب
(۳۸)

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»

برخوان از سوره و معنی بیاب

فدر شب اندر شب قدر است و بس
(۳۸)

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ
شَهْرٍ؛ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»
(قدر / ۴، ۳، ۲، ۱)

آن شرابی که ز کافور مزاجست در او

مهر نشکته بر آن یاک و گوارنده شراب
(۴۰)

«إِنَّ الْإِبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» (دهر / ۵)

«يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَحْمُومٍ» (تطقیف / ۲۵)

وز زنانی که کسی دست بر ایشان نهاد

همه دوشیزه و همزاده بیک صورت شاب
(۴۰)

«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئُنْ قَلْبُهُنَّ إِلَّا لَأَنْبَاقِ الْوَحَاةِ وَالْخَنَازِيرِ» (رحمن / ۵۶)

«وَكَوَاعِبَ أَنْثَرَابًا» (نبأ / ۳۳)

ای خردمند چه نازی ز پس سفله جهان

همچو تشنه ز پس خشک فرینده شراب
(۴۰)

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يُحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ
لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا سِوَا النَّارِ» (نور / ۳۹)

این جهان را بجز از خوابی و بازی مشمر

گر مقری بخدا و برسول و بکتیب
(۴۲)

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَو
كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت / ۶۴)

بهره خویشتن از عمر فراموش مکن

رهگذارت بحساب است نگهدار حسیب
(۴۲)

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ الدَّارُ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا الْحَقُّ»

(قصص / ۷۷)

بر فلک باید شدن از راه پند

ای برادر چون دعای مستجاب
(۴۵)

«...إِلَيْهِ يُصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ... الخ»
 ای بر هوای دین، بنشین بر زمین دین
 کادریس ازین زمین بمکان العلی شده است
 (فاطر/ ۱۱)

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ آدْرِسَ إِذْ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا، وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»
 چه نجای شراب هنی و مریت
 بداسوی او جز بدی جزا نیست
 (مریم / ۵۷، ۵۸)

«... فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا»
 یکی بدهد مان جزای یکی
 (نساء / ۳)

«هل جزاء الاحسان الا الاحسان»
 «و جزاء سیئه سیئه مثها»
 (رحمن / ۶۰)

«وَلَا تَبْسُوتُ نِيَابًا خَضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَاسْتَبْرَقِ الخ»
 نه نومید باش و نه ایمن بخسب
 که بهتر روی راه خوف و رجاست
 (کهف / ۳۰)

«...وَلَا تَيَأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»
 کزین کن جوانمردی و خوی نیک
 که این هر دو ان عادت مصطفی است
 (یوسف / ۸۷)

«وَأَنَّا مَنُوعًا مِّنْ مَّكَرِ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (اعراف / ۹۷)
 «وَإِنَّكَ لَمَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»
 کزین کن جوانمردی و خوی نیک
 که این هر دو ان عادت مصطفی است
 (قلم / ۴)

«وَأَنْتَ كَرِيمٌ»
 کزین کن جوانمردی و خوی نیک
 که این هر دو ان عادت مصطفی است
 (نور / ۲۴)

«و جزاء سیئه سیئه مثها»
 بشکر اندر لوح محفوظ ای پسر
 جز درختان نیست این خط را قلم
 (شوری / ۳۸)

«وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَئْتُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»
 کس بجویدمی نشان از هفت زن
 بر خوانده خلق پنداری همی
 (لقمان / ۲۶)

«عَسَىٰ رَبُّهُ أَنْ طَلَّقُكَ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا»
 دژمش کرد درم لا جرم با آخر کار
 ستوده نیست کسی کوسزای لا جرم است
 (تحریم / ۵)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِرُونَ»
 هر آنکه بر طلب مال عمر مایه گرفت
 چو روز کار بر آمد نه مایه ماند و نه سود
 (هود / ۲۳، ۲۴)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»
 بدان که بر تو گواهی دهند هر در بحق
 دو چشم هر چه بدید و دو گوش هر چه شنود
 (بقره / ۱۵)

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْبِسُهُمْ وَآيِدِيَهُمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»
 (نور / ۲۴)

بیک خو گفتست یزدان مر رسول خویش را

خوی بیگست ای برادر گنج نیکی را کلید

(۹۴)

(قلم / ۴)

« و اِنَّكَ لَمَلِيْ مُخَلَقٍ عَظِيْمٍ »

ناصبی گر خرباشد زوش چون باید رسید

خازن علم قران فرزند شیر ایزدست

(۹۵)

(مدثر / ۵۱)

« كَاٰتِهِمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفَرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ »

نه اهل ولا اند مثل باد بلاند

بر اهل ولا ابر صلاحند و بر آههك

(۹۷)

« ... و الَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰى السُّكْفَارِ رَحْمَةً يَّيْتُهُمُ النَّخْ » (فتح / ۲۹)

گر از ایشان بر مندا ینکه یکایک حمرد

شیر دادار جهان بود پدرشان نشگفت

(۱۰۰)

(مدثر / ۵۱)

« كَاٰتِهِمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفَرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ »

که این همی سوی دارالسلام باید کرد

بزاد این سفرت سخت کوش باید بود

(۱۰۸)

« ... وَ تَزِدُّوْهُمُ اَنْ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى فَاَتَقُوْا بِاَوْلٰى الْاَلْبَابِ »

(بقره / ۱۹۳)

« اٰهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وِلْيُهُمْ يَمَّا كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ »

(انعام / ۱۲۷)

نفس مردان را خداوندان عقل از روی هوش

بر کشد تا بنا کرام الکاتبین همتا شود

(۱۳۳)

(انفطار / ۱۱، ۱۰)

« وَاِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِيْنَ كِرَامًا كَاتِبِيْنَ »

هو الاول هو الآخر ، هو الظاهر هو الباطن

مترزه مالك الملکی که بی پایان حشر دارد

(۱۳۲)

« هُوَ الْاَوَّلُ وَاْلآخِرُ وَاظْهَرُ وَاْبْطَانُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ »

(حدید / ۳)

« قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكِ النَّكْلِ النَّخْ »

(آل عمران / ۲۵)

دشت دیبا پوش کرده ز اعتدال روزگار

زان همی بر عدل ایزد وعده دیبا کند

(۱۳۶)

« عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَاَسْتَبْرَقٌ النَّخْ »

(وهر / ۲۱)

هر کس که نیلفشجد او بصیرت فرداش به محشر بصر نباشد

(۱۴۲)

« وَاَمِنْ كَانَ فِيْ هَذِهِ اَعْمٰى فَيُهَوِّ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا »

(اسری / ۷۴)

وین هر چهار خواهر زاینده

با بچگان بی عدد و بی مر

تسبیح می کنندش پیوسته

دردزیر این کبود و تنک چادر

تسبیح هفت چرخ شنودستی

گریست گشته کوش ضمیرت کر

(۱۴۷)

« تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰوٰتُ السَّبْعُ وَاْلْاَرْضُ وَاَمِنْ فِيْهِنَّ وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَاٰلٰكِنْ لَا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيْحَهُمْ اِنَّهٗ كَانَ حَلِيْمًا غَفُوْرًا » (اسری / ۴۶)

(اسری / ۴۶)

ایزد عطاش داد محمدر

نامش علی شناس و لقب کوثر

(۱۴۸)

« اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ »

(کوثر / ۱)

چه خطر دارداين پليديبيد . . . عند كاس . مزاجها كافور

(۱۵۲)

«ان الابرار يشربون من كاس كان مزاجها كافورا» (دهر/ ۵)

از بد و بيك وز خبطا و صواب . . . چيست: اندر كتاب نامذكور

(۱۵۲)

«ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين» (انعام/ ۵۹)

هر دم بزرد بعاديان بر . . . از مضرب حق باد صرصر . . .

(۱۵۴)

«كذبت عاد فكيف كان عذابي و نذري» انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا

في يوم نحر مستترا» (قمر/ ۱۸، ۱۹)

ور همچو ما خدای به چيست و نه گران

پس همچو ما چرا که سميمست و هم بصير

(۱۵۷)

«... ان الله كان سميعا بصيرا» (نساء/ ۶۱)

ور چون تو جسم نيست چه بايد هميش تخت

معنى تخت و عرش يكي باشد و شريف . . .

(۱۵۷)

«ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام ثم استوى

على العرش النخ» (اعراف/ ۵۲)

نن ترا گوداست بيشك هم چنان چون وعده كرد

روزي از كورت برون آرد خدای: دادگر

(۱۶۴)

«وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور»

(حج/ ۷)

چون بخوانند باز عاريتي جان . . . از دلک آنکه دهی بمعصيت اقرار

(۱۶۵)

«ولست التوبة للذين يمتلون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت

قال ائني ثبت الان النخ» (نساء/ ۲۲)

يك روز بخواندم ز قران آيت بيعت

كازد بقران گفت كه بد دست من از بر

(۱۷۳)

«ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله فوق ايديهم فمن

نكث فانما ينكث على نفسه ومن اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجرا

عظيما» (فتح/ ۱۰)

آن قوم كه در زير شجر بيعت كردند

چون جمع و مقداد و چو سلمان و چو بوندر

(۱۷۳)

«لقد رضى الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم

فانزل السكينة عليهم وانا بهم فتحا قريبا» (فتح/ ۱۸)

گفتم كه بقرآن در پيدااست كه احمد . . . بشير و نذير است و سراجست و منور

(۱۷۴)

«يا ايها النبي انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا» (احزاب/ ۴۴ و ۴۵)

ياذنيه و سراجا منيرا . . . روشن كندش ايزد بر كاهه كافر

(۱۷۴)

«يريدون ان يطفوا ثورا الله بافوا هم و يابى الله لا ان يسم ثوره و لو كره

الكافرون» (نوبه/ ۳۲)

بر آنچه داری در دست شادمانه مباش و ز آنچه از کف تورفت از آن دریغ مخور

(۱۸۶)

«إِكْتِلَا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَنْزُحُوا بِمَا آتَيْكُمْ النَّخْ» (حدید/۲۳)

رسید ازو بسلیمان چو باز نوبت ملک ز ناختر بگرفت او بحکم تا خاور
ز جن و انس و وحوش و طیور و دیو و پری شده جمله مر او را مطیع و فرمانبر

(۱۸۷)

«وَحَيْثَ لَسَلِيمَانَ جَنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»

(نمل/۱۷)

گفتم که این حدیث بدان احسن القصص

گفتا که دین لطیف بود جان لطیف تر

(۱۹۰)

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ النَّخْ» (یوسف/۳)

چو عادت و ترکان چو باد عقیم بدین باد گشتند ریگ هیر

(۱۹۲)

«وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ» (ذاریات/۴۱)

حسد آمد همگان را ز چنان کار ازو بر میدند و رمیده شود از شیر حمیر

(۱۹۵)

«كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قُرُونَةٍ» (مدثر/۵۱)

ای بار سرود و آب انگور نه یار منی بحق و التور

(۱۹۶)

«وَأُطُورِ سِينِينَ» (بن/۲)

بازیچه خانه ایست بر از کودک لهو است و لعب پایه دیوارش

(۲۰۸)

«وَمَا هِيَ مِنَ الْخَيْوةِ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْرٌ وَكَيْبٌ وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْخَيْرَانِ لَوْ»

«كَاثِرًا يَمْلِكُونَ»

(عنکبوت/۶۴)

بست ترا مگر عنکبوت

کو ز تن خویش تند ترا خویش

(۲۱۳)

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ

يَتًا وَإِنْ أَوْهَنَ السُّيُوتُ لَيَبُتَّ الْعَنْكَبُوتُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت/۴۰)

شیر خدای بود علی، ناصبی خراست زیرا همیشه می برمد خر ز هیبتش

(۲۱۵)

«كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قُرُونَةٍ»

(مدثر/۵۱)

بنگر بستاره که بتازد سپس دیو چون زر گدازنده که بر قیر چکایش

(۲۱۳)

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ

شَيْطَانٍ رَجِيمٍ إِلَّا مِنْ شَرِّ السَّعْيِ فَأَتَتْهُ شُهَابٌ مُبِينٌ» (حجر/۱۶، ۱۷، ۱۸)

ایزدش عطا داد به پیغمبر از یراک اورست حقیقت یکی از سبع مثائش

(۲۲۴)

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر/۸۷)

مکان نعمت و جای سلامت چنین گفت بزبان فروخوان زقرقان

(۲۳۱)

«وَإِذَا رَأَيْتُكُمْ تَهْتَبُونَ رَأَيْتُمْ تُرَابًا وَمَلَكًا كَبِيرًا» (دھر/۲۰)

«لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَأَهُرَ وَيُتِيمٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام/۱۲۷)

ای خفته همه عمر و شده خیره و مدهوش

وز عمر جهان بهره خود کرده فراموش

(۲۳۲)

« وَ أَتَّبَعْنَا نِسَانَ الْآخِرَةِ وَ لَا تَنسَ تَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا الْخ »
(قصص/۷۷)

چون فرود آمد بجائی راستی رخت بر بندد از آنجا افتعال
(۲۳۹)

« وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَّقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا » (اسری/۸۳)

هیچکس دیده‌ای که گفت منم عدوی جبرئیل و میکائیل است
« مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوُّ
الْكَافِرِينَ » (بقره/۹۲)

بارش افعال تست و آن همه فردا شهره بیا شد سوی شعوب و قبایل
(۲۴۴)

کلمه شعوب و قبایل ازین آیه گرفته شده :

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ
الْخ » (حجرات/۱۳)

نومید مکن کسبیل سائل را بندیش ز روزگار آن سائل
(۲۴۷)

« وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ » (ضحی/۱۰)

کان هر دو فرشته بفعل خویش آویخته مانده‌اند در بابل
(۲۴۷)

« ... وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمَلَكَيْنِ يَبْرَائِيلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ
آخِرِ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ الْخ » (بقره/۹۶)

خدایت یکی را بده وعده کرد بده گر نداری بدل در خلال
(۲۵۰)

« مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا الْخ » (انعام/۱۶۱)

قومی که در جهان بزرگی و قدرشان ایزد فریضه کرد صلات زسول و آل
(۲۵۴)

« إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (احزاب/۵۶)

خدایم سوی آل او ره نمود که حبل خداست و خیر الرجال
(۲۵۶)

« وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا الْخ » (آل عمران/۹۸)

اگر تهمتم کرد نادان چه باک از آن پس که گنگست و کور و اصم
(۲۶۴)

« وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَفِئِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً
صُمٌّ بَصُمٌّ عُمٌّ فَمَنْ لَا يَعْقِلُونَ » (بقره/۱۶۶)

غایب نشدست از اول کار تا آخر چیزی ز علم عالم
(۲۶۵)

« ... عَالِمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا
أَصْفَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » (سبا/۳)

زیرا که هر گرفت بدست عقل ایزد غشاوه از در جهان بینم
(۲۷۱)

کلمه غشاوه ازین آیه تشریفه گرفته شده
« ... وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاءً الْخ »

از من چو خر ز شیر مرم چندین ساکن سخن شنو که نه سکینم
(۲۷۲)

« كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَفْرَّةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْرَرَةٍ » (مدثر/۵۱)

هر جان من چو نور امام زمان بتافت لیل السرار بودم و شمس الضحی شدم
(۲۷۳)

«و الشمس وضحیها»

(شمس / ۱)

گر زاده ای بود توبه باید

کردن ز گناهات همچو آدم

(۲۷۹)

«و فتاقی آدم من ربی کلمات فتاب علیه إنة هو التواب الرحیم»

(بقره / ۳۵)

بد من نیکی گردد چو کنم توبه

که چنین کرد ایزد وعده بفرقام

(۲۸۳)

«إلا من تاب و آمن و عمل صالحاً فأولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات و كان

الله غفوراً رحیماً»

(فرقان / ۷۰)

داست کردند این خران سو گند تو

پر کنی زبشان کنون بی شک جحیم

(۲۸۴)

«... و لكن حق القول منی لا ملأن جهنم من الجنة و الناس أجمعین»

(سجده / ۱۳)

و نیز در اعراف / ۱۷ و هود / ۱۲۰ و ص / ۸۵

و آن بهشت با فراخی آسمان نیست آن از بهر اینهای رحیم

(۲۸۴)

«و سارعوا إلى مغفرة من ربکم و الجنة عرضها السموات و الأرض أعدت

للشکین»

(آل عمران / ۱۲۷)

و نیز در حدید / ۲۱

کس نمی خرد رخیق و سلسبیل

روی زی غسلین نهاده و حمیم

(۲۸۴)

«یبتون من رخیق مختوم»

(تلفیف / ۲۵)

«عیناً فیها تسعی سلیلاً»

(دهر / ۱۸)

«و لا طعام إلا من غسلین»

(حاقه / ۳۶)

«... و الذین کفروا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما كانوا یکتفون»

(یونس / ۴)

سال سی خفتی کنون بیدار شو

گر نهفتی خواب اصحاب رقیم

(۲۸۵)

«أم حیبت أن أصحاب الکهف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجیبا»

(کهف / ۸)

«و تحسبهم أبقاطاً و هم زقود الخ»

(کهف / ۱۷)

چون یقینم که نگیردت همی خواب و غنود

من بی طاعت در طاعت تو چون غنوم

(۲۸۸)

«... لا تأخذنه سنة و لا یوم الخ»

(بقره / ۲۵۶)

بکرین زمین دو یکی را د مکن قصه دراز

نتوانست کسی کرد دل خود بدو نیم

(۳۰۰)

«ما جعل الله لرجل من قلتین فی جوزیه الخ»

(احزاب / ۴)

باز پر چین شودت ردی و بخندی بفسوس

چون بخوانم ز قرآن قصه اصحاب رقیم

(۳۰۰)

«أم حیبت أن أصحاب الکهف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجیبا»

(کهف / ۸)

راه تو زی خیر و شر هر دو گشادست خواهی ایدون گرای و خواهی ایدون

(۳۰۸)

« لا إكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي الخ » (بقره / ۲۵۷)
« وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر الخ »

(کهف / ۱۸)

زنده بآبند زندگان که چنین گفت ایزد سبحان بی چگونگی و بی چون (۳۰۸)

« ... و جعلنا من الماء كل شيء حي أفلا يؤمنون » (انبیا / ۳۱)

هر که مرین آب را ندید درین خاک

تشبه چو هاروت ماند و غرقه چو ذوالنون

(۳۰۸)

« ... وما أنزل على التلکین بیابیل هاروت و ماروت و ما یعلمان من

احد حتی یقولوا إنما نحن فتنه الخ » (بقره / ۹۶)

« وذا النون إذا ذهب مغاضباً فظن أن لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات أن

لا إله إلا أنت سبحانک إیّی کنت من الظالمین » (انبیا / ۸۷)

« و إن یؤتس لین الرسلین » إذا أبق إلى الفلك المشحون ، فسأهم فكان

من السدحین ، فالتفته الخوت و هو ملیم » (صافات / ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲)

بنگر نیکو که از ره سخن ادیس چون بمکان العلی رسید ز هامون

(۳۰۹)

« واذکر فی الکتاب ادیس أنه کان صدیقاً نبیاً ، و رفناه مکاناً علیاً »

(مریم / ۵۷ ، ۵۸)

غافل منشین ز دیو و برخوان بر صورت خویش سوره التین

(۳۱۲)

مقصود سوره ای است که با التین و الزیتون آغاز میشود.

تین و زیتون بین درین باغ و آن شهر امین و طور سینین

(۳۱۳)

« ذالتین و الزیتون ، و طور سینین ، و هذا البلد الامین »

(تین / ۳ ، ۲ ، ۱ / ۳۱۲)

بهنگام شمارت عالم گون بزیر فکر همچون یک سینندان

(۳۱۳)

« و نضع الموازین القیمة لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئاً و إن کان

مثقلاً حبة من خردل آتینا بها و کفی بنا حاسبین » (انبیا / ۴۸)

اگر دین خداوندان کرفتی بیار از انفس و آفاق برهان

(۳۱۵)

« سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق الخ »

(فصلت / ۵۳)

آبجا آن روز نکیرت دست نه پسر و نه پدر مهربان

(۳۱۷)

« یا ایها الناس اتقوا ربکم و اتخوا یوماً لا یجزی والد عن ولده و لا

مولود هر جائز عن والده شیئاً » (لقمان / ۳۲)

چیز بکه باز پسین دم زدن از تو نجسید بشهادت زبان

(۳۱۷)

« و لیت التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر أحدهم الموت قال

إیّی تبت الآن الخ » (نساء / ۲۶)

جان تو از بهر عبادت شدست بسته درین نخانه پر استخوان

(۳۱۸)

« و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون » (ذاریات / ۵۶)

که دانست کاندرا هوا بی ستونی ستادست دریا و کوه و بیابان (۳۱۹)

« خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِقَبْرِ عَتِدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ كَرِيمٍ » (لقمان / ۹)

چو جات قوی شد بایمان و حکمت بیاموزی آنکه زبانه‌های مرغان بگویند با تو همان مور و مرغان که گفتند ازین پیش تر با سلیمان (۳۲۱)

« وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْزَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ » (نمل / ۱۶)

مرادوان زخان ومان براندند گروهی از نمازخویش ساهون (۳۲۹)

« قَوْلِيلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ يَتَّبِعُهُمْ عَنْ صَلَوَاتِهِمْ سَاهُونَ » (ماعتون / ۴، ۵)

بر آن تربت که بارد خشم ایزد بلا روید نبات از خالك مسنون (۳۲۹)

« وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ » (حجر / ۲۶)

علم اجلها بهیچ خلق ندادست ایزد دانای داد گستر ذوالمن (۳۳۵)

« ... وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ »

(لقمان / ۳۴)

چون که بینا شد بیوی جامه یوسف را پدرش

زان سپس کز چشم نابینا بود از بس محن (۳۴۰)

« اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْتَرُّهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ أَنْتَوْنِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ » (یوسف / ۹۳)

طین اگر شوی نباشدش ز روز و شب کی پدید آید زیتون و نه تین از طین (۳۴۱)

« وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ » (تین / ۱۱)

گفت که تو زاده‌تر آنکه شوی کت برهاند ازین تیره طین (۳۴۹)

« وَ مَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لُيْبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ » (عنکبوت / ۶۴)

چونانکه عصا هرگز زان سان که شنیدی

نعبان نشدی جز بکف موسی عمران (۳۵۲)

« قَالَتْ لِي عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ نُعْبَانٌ مُمِينٌ » (اعراف / ۱۰۴)

چون شناسی که از نخست بابداع فعل نخستین ز کاف رفت سوی نون (۳۵۵)

« إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (نحل / ۴۲)

درین پیدا نهانی را چو دیدی برون رفت اشترت از چشم سوزن (۳۷۲)

« ... وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِغَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ النَّحْ »

(اعراف / ۳۸)

تقویم صورت ما کردند باغبانان

برخوان اگر ندانی آغاز سورة التین (۳۷۳)

« وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ ، وَ طُورِ سَيْبِينَ ، وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ، لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ . »
(نبن / ۱، ۲، ۳، ۴)

ترسا پسر خدای گفت او را
از بی‌خردی خویش و نادانی
(۴۱۴)

« ... وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ بْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ الْخ »
(نوبه / ۳۰)

زان روز بترس کاندرو پیدا
آید همه کارهای پنهانی
(۴۱۴)

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ »
(طارق / ۹)

زان روز که جز خدای سبحان را
بر کس نرود ز خلق سلطانی
(۴۱۴)

« يَوْمَ لَا تُنَالِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ » (انفطار / ۱۹)
زان روز که هول او بریزاند
نور از مه وز آفتاب رخشانی
(۴۱۴)

« إِذَا السَّمَاءُ كُورَتْ ، وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ » (نکویر / ۲۰، ۲۱)
وز چرخ ستارگان فرو ریزد
چون بر که رزان ز باد آبانی
(۴۱۴)

« قَالُوا النَّجُومُ طَيِّبَاتٌ » (مرسلات / ۸)
چون پشم زده شده که و مردم
همچون ملخان ز بس پریشانی
(۴۱۵)

« وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ السَّنْفُوشِ » (قارعه / ۴)
« خُسْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَمَا نَهْمُ جِرَادٍ مُنْتَشِرٍ »
(قمر / ۷)

« وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ السَّنْفُوشِ »
« خُسْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَمَا نَهْمُ جِرَادٍ مُنْتَشِرٍ »
(قمر / ۷)

چون فرو ماندی از معصیت و نحسی
آنکه اقرار بیاری بکنه کاری
(۴۱۷)

« وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ الْخ »
(نساء / ۲۲)

آل رسول خدای حبل خدایت
گوش بگیری ز چاه جهل بر آئی
(۴۱۹)

« وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا الْخ » (آل عمران / ۹۸)
آزر مسکین که ابراهیم ازو بیزار شد
گر تو بیذیرش با پیغمبران همبر کنی
(۴۳۲)

« وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَ عَدَا آيَاتٍ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ » (نوبه / ۱۱۵)
مریم عمران نشد از قاتلین
جز که بیرهیز برو بر زنی
(۴۳۴)

« وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَنَخَّنا مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كَتَبْنَا وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ » (تحریم / ۱۲)
خلق و امر اوراست جمله کرد و فرمود آنچه خواست
کی روا باشد که کوئی زین سپس جز راستی
(۴۴۱)

« ... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ » (اعراف / ۵۲)
این گفت اگر بخانه مکه درون شوی
ایمن شوی از آتش اگر چند مجرمی
(۴۵۱)

« فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَاجُّ الْيَتِيمِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا » (آل عمران / ۹۱)

« فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَاجُّ الْيَتِيمِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا »
(آل عمران / ۹۱)

« فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَاجُّ الْيَتِيمِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا »
(آل عمران / ۹۱)

« فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَاجُّ الْيَتِيمِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا »
(آل عمران / ۹۱)

« فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَاجُّ الْيَتِيمِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا »
(آل عمران / ۹۱)

فردات امید سندس خضر و ستبر قست و امروز خود بزیر حریری و ملحمی
(۴۵۱)

«... وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ اسْتَبْرَقٍ النَّخِ» (کهف / ۳۰)

و نیز در دخان / ۵۳ و دهر / ۲۱

براه چشم شنبود از درخت قول خدای که من خدای جهانم بطور بر موسی
(۴۵۴)

« فَلَمَّا انبِهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْبَارِئَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ » (قصص / ۳۰)

رسول خود سخنی باشد از خدای بخلق چنانکه گفت خداوند در حق عیسی
(۴۵۴)

« إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَدِّئُ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُتَرْتِبِينَ » (آل عمران / ۴۰)

و نیز در نساء / ۱۶۹

دریغ دار زندان سخن که بیست صواب بیستی خوک نهادن نه من و نه سلوی
(۴۵۵)

« يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُمْ وَ وَعَدْنَاكُمْ جَارِبَ الْطُورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ التَّنَّ وَ السَّلْوَى » (طه / ۸۲)

ز مکر و حیات تو خفته بیست از دیاک بخوان و بیک بیندیش آیه الکرسی
(۴۷۱)

« لَا تَأْخُذْهُ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ النَّخِ » (بقره / ۲۵۶)

کمان مبر که بماند سوی خدای آن روز ز کردهات بمشقال ذره منسی
(۴۷۱)

«... وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » (یونس / ۶۲)

و نیز در سبأ / ۳

نوئی که جز تو پنداشت با بصارت خویش

عفیفه مریم هر پور خویش را پدری
(۴۸۴)

« وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتَتْ قُرْحَهَا فَتَفَخَّنَا مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ عَلَيْهَا أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّالِحِينَ » (تحریم / ۱۲)

یکیت گوید بر کی مگر بلام خدای نیوفتد ز درختی هگرز و نه نمری
(۴۸۵)

«... وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » (انعام / ۵۹)

یکیت گوید یکی بمر کم نشود ز خلق تا نشیند بجای او دگری
(۴۸۵)

« مَا تَسْخِجُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا النَّخِ »

(بقره / ۱۰۰)

از مکر خداوند همی هیچ ترسی زانست که بپنددیر از مکر و شکنجی
(۴۹۵)

« وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ » (آل عمران / ۴۷)

* مقاله فوق فصلی است از کتاب «تحقیق در دیوان ناصر خسرو» که بزودی چاپ می شود.